

در میان سلسله‌های مستقل‌گونهٔ ایرانی که پس از تسلط مسلمانان بر این سرزمین روی کار آمدند، اماره سامانیان از پر دولم‌ترین حکومت‌هایی بود که تا آن روز در شرق ایران پدیدار شد. بی‌تردید آن سامان به همه ترویج و تشویق ادبیات فارسی و از آن همه که صلح را در قسمت‌هایی از ایران زمین برقرار ساختند، نقشی مهم در تاریخ جهان اسلام داشته‌اند. سامانیان اغلاف خاندانی از مغان زردشتی سامان واقع در ناحیه بلخ بودند که به دین اسلام درآمد و خود نیز در ترویج آن کوشیدند. درآمدن ترکان به دین اسلام - که بعدها دین همهٔ اقوام ترک شد - از ثمرات حکومت ایشان است.

درآمدی بر سیاست‌های مذهبی این دولت و نیز نحوهٔ ورود اسلام به سرزمین ماوراءالنهر که مهد دولت سامانی به شمار می‌رود، از مباحث درخور توجهی است که تاکنون کمتر به آن پرداخته‌اند، لذا طرح این گفتار، در آستانه ۱۱ سالگی سامانیان لازم می‌نماید.

کیوان موروثی

آل سامان؛ نخستین فرمانروایان مسلمان ماوراءالنهر

«گفتاری در باب دیانت، اوضاع و سیاست مذهبی سامانیان»

مقدمه

هنوز نیمهٔ نخستین قرن اول هجری به پایان نرسیده بود که مسلمانان به سرزمین‌های آن سوی جیحون، ماوراءالنهر قدم نهادند و با دولتهای متعدد محلی که هر یک ناحیه‌ای را در اختیار داشتند، برخورد کرده، بسیاری از ایشان را خراج‌گزار خویش نمودند. طی دو قرن اول و دوم هجری، اسلام توانست به خوبی در بخش‌های میانی و حتی باختری ماوراءالنهر نفوذ کند و در این میان آل سامان نخستین حاکمان این دیار محسوب می‌شوند که سیادت خویش را مدیون عباسیان و ظاهریان بودند. ایشان با تأسیس یک حکومت موروثی، به تدریج ماوراءالنهر را به صورت ایالتی کاملاً مسلمان‌نشین

درآورده، سایر دولتهای محلی را نیز به زیر سلطه خویش گرفتند. حکومت سامانیان از پردوام‌ترین حکومت‌هایی است که تا آن روز در شرق ایران پدیدار شده بود. استواری درونی این حکومت و به ویژه تکیه‌اش بر فرهنگ و دینداری اسلامی، عامل اصلی این پابرجایی یک قرن دولت ایشان بود. در این دوران خراسان و ماوراءالنهر شکوه خاصی یافته و دانشمندان فراوانی را به جهان اسلام عرضه نمود. آوازه شهرهای سمرقند و بخارا به عنوان اصلی‌ترین شهرهای آن سرزمین در سراسر دنیای اسلام پیچید و خاطره آنها را در تاریخ اسلام جاودانه کرد. در این گفتار به خاطر اهمیت سامانیان به عنوان اولین فرمانروایان مسلمان ماوراءالنهر، ابتدا با گذری بر پیشینه مذهبی قلمرو ایشان، به چگونگی ورود اسلام به منطقه پرداخته و سپس به تفصیل سیاست مذهبی حکومت سامانی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

پیشینه مذهبی قلمرو سامانیان

با توجه به تأثیر به‌سزای شرایط مذهبی پیش از سامانیان در اتخاذ سیاست‌های مذهبی این سلسله، به ضرورت به سابقه مذهبی ماوراءالنهر اشاره می‌کنیم. از جمله مذاهبی که در ماوراءالنهر ریشه‌های عمیقی داشت، مذهب بودایی بود. دین بودایی در دوره امپراتوری کوشانیان در آسیای مرکزی و چین اشاعه یافت.^۱ کوشانیان موجب گسترش این مذهب و تأسیس معابد بودایی در ماوراءالنهر شدند. در بسیاری مواقع مکانهای مقدسی حتی پس از دگرگونی مذهبی نیز جنبه تقدس خود را حفظ می‌کنند، از این رو معابد بودایی (وهاره‌ها یا بهاره) پس از رکود مذهب بودایی و رواج زردشتی‌گری، مبدل به آتشکده‌ها گردیدند و همین آتشکده‌های زردشتی نیز به نوبه خود پس از تسلط مسلمانان تبدیل به مساجد شدند. همچنان که مسجد مفاک عطار که ظاهراً همان مسجد قرون وسطایی ماخ^۲ است که مؤلفین اسلامی از آن نام برده‌اند بر روی یکی از

۱- فرای، ریچارد نلسون، بخارا، ترجمه محمود محمود، بی‌نا، تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۱.

۲- در تاریخ بخارا از آن به عنوان بازار ماخ یاد شده است که ابتدا در آن بتها خرید و فروش می‌شد و سپس تبدیل به آتشخانه شده و پس از استیلای مسلمانان تبدیل به مسجد گردیده است. (رک. ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصرالقیادی؛ تلخیص محمدبن زفر عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، توس، تهران، ۱۳۶۳، صص ۲۶-۲۷).

آتشکده‌های سابق بنا شده بود و در کاوشهایی که در آن صورت گرفته سفالینه‌هایی در عمق دوازده متری آن کشف شده که مربوط به سالهای اول میلادی است. بنابراین می‌توان سه لایه مذهبی بودایی، زردشتی و اسلام را از روی بهاره (وهاره) و آتشکده و مسجد تشخیص داد که مربوط به ادوار تسلط کوشانها و هفتالیان (ترک و مغول) و مسلمانان می‌باشد.^۱

ولایت چغانیان از جمله مناطقی است که از انتشار وسیع دیانت بودایی و کثرت معابد بودایی در آن یاد شده است.^۲ نفوذ مذهب بودایی در منطقه ماوراءالنهر به ویژه بخارا بیش از سایر مذاهب از جمله زردشتی بوده است و مذهب زردشتی به آن اندازه که در خراسان رایج بوده در ماوراءالنهر نفوذ نداشته است. نام بخارا خود از کلمه (بهار) یا (وهار) آمده است که گویا نام معابد بودایی بوده است و بنا به عقیده‌ای، انتشار آیین بودا در این شهر و بلاد دیگر ماوراءالنهر سبب شده بود که در این شهر کسی به یاری یزگرد و فرزندانش برنخیزد.^۳

مذهب زرتشتی از دیگر مذاهب عمده منطقه بود. همچنان که گفته شد این مذهب بیشتر در منطقه خراسان گسترش یافته بود. این ندیم دربارهٔ به آفرید که در آغاز دولت عباسیان ظهور کرد چنین می‌گوید: وی عقیده مجوسان را داشت و پنج نماز را بی سجده در حالی که به سمت چپ قبله توجه می‌کرد ادا می‌نمود و خالکوبی‌هایی داشت و مجوسان را به مذهب خود می‌خواند و انبوهی از مردم به او گرویدند.^۴ وی سپس به کشته شدن به آفرید توسط ابو مسلم اشاره می‌کند و ادعا می‌کند که تا این زمان (زمان مؤلف) پیروان او در خراسان زیاد هستند. این گفته این ندیم بیانگر وجود تعداد زیادی از زردشتیان در خراسان حتی قرن‌ها پس از استلای اسلام می‌باشد. اجداد سلسله سامانی خود از خاندانهای روحانی زردشتی بودند که بعدها اسلام را پذیرفتند.

مذاهب دیگری همچون مانویت و مسیحیت نیز در منطقه فعالیت داشتند. اما به طور کلی پیش از اسلام هیچ یک از مذاهب مزبور آیین مسلط منطقه نبوده است و به قول بارتولد شرایط مذهبی در آسیای مرکزی قبل از اسلام عبارت بوده از یک محیط

۱- فرای، همان کتاب، ص ۲۳.

۲- عزیزالله بیات، آل محتاج مجله بررسیهای تاریخی، سال ۱۰، ش ۱، ص ۲۸۱، نقل از دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۸۵۲.

۳- عبدالحسین زرین کوب، دو قرن سکوت، جاویدان، تهران، ج ۶، ۱۳۵۵، ص ۱۶۸.

۴- ابن ندیم، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۴.

وسیع گذشت و اغماض و هیچ مدرکی نشان نمی‌دهد که هرگز مذهبی کوشیده باشد تا خود را به عنوان مذهب دولتی و حکومتی بر سراسر آسیای میانه بقبولاند.^۱ بی‌تردید همین محیط گذشت و اغماض در تسامح مذهبی سامانیان بی‌تأثیر نبوده است.

چگونگی ورود اسلام به ماوراءالنهر

فتح سراسر ایران به دست مسلمین، یکباره صورت نپذیرفت و گام به گام پیش می‌رفت. این رویداد از زمان ابوبکر - خلیفه اول - آغاز و تا اواخر حکومت عبدالملک، خلیفه اموی یعنی نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت. خراسان و ماوراءالنهر آخرین سنگرهایی بودند که توسط اعراب مسلمان فتح گردید.

خراسان خیلی زودتر از ماوراءالنهر به دست مسلمین افتاد و پایگاهی گردید که از آن‌جا والیان عرب، لشکرکشی‌های خود را برای فتح آن سوی جیحون سازمان می‌دادند. فتح خراسان در سال ۲۳ روی داد و نخستین والی آن «احنف بن قیس» بود. وی در اواخر خلافت عمر و اوایل خلافت عثمان، در تعقیب یزدگرد، به خراسان لشکرکشی کرد و با عبور از مرو و بلخ خود را به کرانه‌های جیحون رساند.^۲ البته این فتح، به معنای استیلای کامل اعراب بر خراسان نبود، چنان‌که در زمان حضرت علی^۳ سپاهی به سرکردگی جعه‌بن هبیره مغزومی، عازم فتح خراسان گردید ولی موفقیتی به دست نیاورد و به قول بلاذری «امر خراسان پریشان بود تا علی^۴ کشته شد.»^۳ شهرهای مختلف خراسان، از جمله پوشنگ، هرات و بادغیس، پیوسته در حال طغیان بود تا این‌که در زمان معاویه، مردم این مناطق با حکمرانان عرب، عبدالله بن عامر صلح کردند.^۴

در سال ۴۵، زیاد بن ابیه از جانب معاویه والی بصره گردید.^۵ وی بر خلاف میل قبلی خود، حکم بن عمرو غفاری را که فردی پرهیزگار و از صحابه رسول خدا^ص بود به

۱- به نقل از: بلننسکی، آ، خراسان و ماوراءالنهر، آسیای میانه، ترجمه پرویز رجواند، گفتار، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۵۶.

۲- ابروعلی محمد بن محمد بلعمی، تاریخ بلعمی (تکلمه و ترجمه تاریخ طبری)، به اهتمام محمدجواد مشکور، خیام، تهران، ۱۳۳۷، صص ۴۲-۴۴؛ رک. سعید نفیسی، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۱، صص ۹۳-۹۰.

۳- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه آذرناش آذرنوش، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۹۲.

۴- بلاذری، همان کتاب، ص ۲۹۳.

۵- باید توجه داشت که لشکرکشی‌های اعراب ایران، از بصره و زیر نظر والیان آن‌جا صورت می‌پذیرفت.

ولایتمداری خراسان گمارد. حکم، نخستین کسی بود که پای به ماوراءالنهر گذاشت و در آنجا نماز خواند.^۱ فتح ماوراءالنهر را سالها پیش پیامبر اکرم (ص) به مسلمانان نوید داده بود و اعراب از همان اوایل فکر تسخیر مناطق آن سوی جیحون را در سر می‌پروراندند. به روایتی، پیامبر (ص) فرموده بود که در ورای رودی که آن را جیحون خوانند، شهری است بخارا نام، که برکت و رحمت کردگار آن را فرا گرفته و شهر دیگری به نام سمرقند که در آنجا مقابر انبیاست و باغی از باغهای بهشت در آن قرار دارد.^۲

پس از مرگ زیاد، معاویه، عیبدالله بن زیاد را در سال ۵۳ به حکومت خراسان منصوب ساخت. در این زمان امیر بخارا - بخارا خدایه - درگذشته بود و فرزند شیرخوارش به نام طغشاده به جای او نشسته بود، اما اداره امور در دست خاتون بخارا قرار داشت. عیبدالله بن زیاد از جیحون گذشت و چندی به کروفور در سرزمینهای آنجا پرداخت و غنایمی به دست آورد. تا مدتی حالت جنگ و صلح بین امیر عرب و خاتون بخارا ادامه داشت، ولی ماوراءالنهر به طور کامل فتح نگردید. سعید بن عثمان حکمران بعدی نیز قادر به تصرف آنجا نشد و به گرفتن باج اکتفا کرد.^۳

فتح کامل ماوراءالنهر توسط قتیبه بن مسلم باهلی که از جانب حجاج^۴ به امارت خراسان منصوب شده بود، صورت پذیرفت. قتیبه به سال ۸۶ آهنگ بخارا کرد و پس از تصرف بیکنند که در حومه بخارا قرار داشت، روانه نقاط دیگر ماوراءالنهر از جمله بخارا و سمرقند گردید. در مورد تسخیر دو شهر اخیر به دست قتیبه که مدتی محاصره آنها به طول انجامید، افسانه‌هایی وجود دارد، اما آنچه مسلم است همکاری مردم این شهرها در تصرف قلاع مستحکم این دو شهر به دست اعراب نقش مؤثری داشته است.^۵

-
- ۱- بلاذری، همان کتاب، ص ۲۹۴.
 - ۲- یاقوت بن عبدالله حموی، معجم البلدان، صحه و عنق حواشیه و وضع فهارسه فردینالد وستندل، لایپزیک: برنخاوس، ۱۸۶۶-۱۸۷۲، ج ۱، ص ۳۵۶.
 - ۳- بلاذری، همان کتاب، ص ۲۹۵؛ حموی، همان کتاب، ج ۱، ص ۳۵۵؛ رک. زرین کوب، همان کتاب، صص ۱۷۰ به بعد.
 - ۴- پس از فوت مهلب، امیر خراسان، عبدالملک، خلیفه اموی ولایت خراسان را ضمیمه قلمرو حکومتی حجاج کرد (رک. احمد بن دینوری، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۰۲).
 - ۵- رک. دینوری، همان کتاب، ص ۳۴۵؛ بلاذری، همان کتاب، ص ۳۰۶؛ حموی، همان کتاب، ج ۱، ص ۳۵۵.

چغانیان، خوارزم، طخارستان، کش و نسف گردید. وی در فتح سرزمینهای ماوراءالنهر از اختلاف بین سران و دهقانان بهره فراوان برد. همچنان که امیر چغانیان از جانب همسایگان خود تحت فشار قرار داشت از قتیبه استقبال کرد و با او همکاری نمود. خوارزمشاه نیز در تسخیر قلمرو و حکومت خود (خوارزم) به دست اعراب کمک شایان توجهی کرد.^۱ همچنین طغشاده حاکم بخارا پس از تسخیر قلمرو خود، لشکریانش را برای فتح دیگر مناطق ماوراءالنهر به همراه قتیبه روانه ساخت. همکاری او به اندازه‌ای بود که به گفته نرشخی، طغشاده پس از قتیبه، ده سال حکومت خود را در بخارا حفظ کرد.^۲

بدین ترتیب در حدود سال ۸۶، ماوراءالنهر نیز به آیین مسلمانی در آمد و آتشکده‌ها و بتخانه‌ها تبدیل به مساجد گردیدند.

سیاست سامانیان

سامانیان از جمله حکومت‌هایی بودند که به مذهب اهمیت فراوان می‌دادند و به نام اسلام حکومت می‌کردند. آنان به جنگهای خود عنوان غزا و جهاد می‌دادند تا آن‌جا که برخی از مورخان اسلامی اسماعیل را سالار غازیان نامیده‌اند.^۳ در مورد دینداری امرای سامانی به ویژه اسماعیل بن احمد روایات فراوانی وجود دارد. عوفی در جوامع الحکایات، روایات متعددی پیرامون دینداری اسماعیل آورده است. از جمله، وی چنین گوید که اسماعیل به هنگام لشکرکشی به خراسان در پاسخ نامه یکی از سردارانش که به او نوشته بود که لشکرگاه را با چه سلاح مستحکم سازد؛ گفته بود که هیچ سلاحی از دین نگاه‌دارنده‌تر و هیچ بنایی از داد استوارتر نیست.^۴ همچنین گفته‌اند که امیر اسماعیل مرد بسیار پرهیزگار و خداترس و دیندار بود و لشکریان او شب و روز به خواندن دعا و نماز و عبادت اشتغال داشتند.^۵ فرای نیز معتقد است که دیانت اسماعیل به خوبی شناخته شده بود.^۶

۱- زرین کوب، همان کتاب، ص ۱۷۷. بلاذری این مطلب را تأیید می‌کند، رک. فتوح البلدان، ص ۳۰۷؛ اما دینوری معتقد است که پادشاه چغانیان فرار کرده و به ترکان پناه برد و مملکت را به قتیبه سپرد؛ رک.

اخبار الطوال، ص ۳۴۶. ۲- فرای؛ همان کتاب، ص ۷.

۳- عبدالرفیع حقیقت، «نهضت‌های ملی ایران»، مجله ارمنان، دوره ۴۱، ش ۹، ص ۵۹۰.

۴- نفیسی، همان کتاب، ص ۱۸۳. ۵- حقیقت، همان کتاب، ص ۵۹۰.

از بررسی سکه‌های عهد سامانی نیز می‌توان پی به گرایش‌های شدید امرای سامانی به مذهب اسلام برد. بر روی تمام سکه‌های سامانی شهادت به یگانگی خداوند و رسالت حضرت محمد^ص ضرب شده است. همچنین اکثر آنان حاوی آیاتی از کلام‌الله مجید هستند. به طور مثال در بیشتر آنان، آیه: *ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون* پس از محمد رسول‌الله، و جمله *وحده لا شریک له* پس از کلمه *لا اله الا الله* آمده است.^۱

به طور کلی امرای سامانی همواره تلاش می‌کردند حمایت علما را جلب نمایند و فتوای آنان را به عنوان پشتیبان فرمانهای خود به دست آورند. به گفته اشپولر، چنانچه مبلغین مذهبی نبودند، امکان توسعه‌طلبی امرای سامانی در نقاطی همچون سرزمینهای ترک میسر نمی‌شد.^۲

با توجه به شرایط آن زمان و مذهب رسمی مورد قبول دستگاه خلافت عباسی که قطب جهان اسلام به حساب می‌آمد، نظام حکومت سامانیان بر اساس مذهب تسنن، آن‌هم از نوع سنی حنفی استوار گردید. هرچند جلب رضایت خلیفه عباسی همواره مورد توجه امرای سامانی بوده و این موضوع در رسمیت مذهب تسنن در قلمرو سامانیان بی‌تأثیر نبوده است و علی‌رغم مذهب رسمی خلافت که سنی حنفی بود، خلفای عباسی سعی می‌کردند که رضایت پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت را جلب کنند،^۳ به نظر می‌رسد حنفی بودن سامانیان برگرفته شده از شرایط خاص محلی بوده باشد. گفته شده است که شخصی به نام ابوحنفص موجب گردید که مذهب حنفی در

IV. MILLWOOD N.Y, 1977, P.45.

در مورد دینداری امرای سامانی رک. *آدم منز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری یا رنسانس اسلامی، ترجمه محمدحسین استخر، تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۶؛ فرای، همان کتاب، ص ۷۵؛ حاجی‌بن نظام عقیلی، آثارالوزراء، به تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی‌ارموی «محدث»، اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۴۶؛ حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، جاویدان، تهران، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۴۴۱.*

۱- در این زمینه، رک. سید جمال ترابی طباطبایی، سکه‌های شاهان اسلامی ایران، نشریه ش ۵ موزه آذربایجان شرقی، تبریز ۱۳۵۰، ج ۲ فصل مربوط به سکه‌های امرای سامانی.

2. SPULER, THE CAMBRIDGE HISTORY OF ISLAM, CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS, LONDON, 1970, P.147.

۳- در این زمینه، رک. محیط طباطبایی، *نظور حکومت در ایران بعد از اسلام*، بعثت، تهران، ۱۳۶۷، ص ۴۷، همچنان‌که مستنصر بالله به هنگام ساختن مدرسه مستنصریه چهار مدرس (محل تدریس) مخصوص شافعیان، حنبلیان، حنفیان، و مالکیان ساخت.

بخارا برتری یابد. وی فقهای نامی آن دوره را به بخارا جلب کرد و این شهر در دورهٔ سامانیان از مراکز مهم حنفی گردید. به احتمال زیاد بنیانگذار مذهب حنفی در بخارا همین شخص، یعنی ابوحفص بوده است.^۱ حنفیان در بخارا مدرسه‌ای داشتند که از مراکز مهم آموزشی عصر سامانیان به حساب می‌آمد و علم‌آموزانی از نقاط دور دست به آنجا جذب می‌شدند. پیروان مذهب حنفی با کوششهای خود موجب گردیدند که بسیاری از مردم منطقهٔ ماوراءالنهر و خراسان به این کیش بگروند.^۲ حنفیان بخارا و سمرقند و بلخ نقش چشمگیری در ترویج زبان فارسی در قلمرو سامانیان داشتند؛ همچنان که فتوای فقهای حنفی خراسان و ماوراءالنهر، ترجمهٔ تفسیر قرآن ابوجعفر طبری به فارسی را میسر ساخت.^۳

البته مذاهب دیگر اهل سنت نیز مورد احترام سامانیان بودند. همچنان که اسماعیل به دلیل احترام بیش از اندازه به فقیه شافعی ابوعبدالله محمد بن نصر، مورد نکویش برادرش اسحاق قرار می‌گیرد.^۴ شافعیان بیشتر در مناطق مرزی جای داشتند و در اسلام آوردن ترکان نقش مهمی ایفا کردند.

میتورسکی معتقد است که مشکلات اواخر حکومت سامانی موجب گردید که سلاطین سامانی برای گسترش قدرت خویش حمایت گروه‌های دیگر مذهبی از جمله شیعیان را جلب کنند و همین امر موجب گردید که روحانیون تسنن نسبت به آنان سوءظن پیدا کنند و توجهی به عقاید ملّی سامانیان ننموده و آنها را فدای ترکهای خارجی کنند.^۵ البته این تنها دلیل خودداری علمای اهل سنت از حمایت امرای سامانی در برابر ترکان نبود، بلکه عامل اصلی چنین مسأله‌ای مسلمان شدن ترکان بود که جهاد بر ضد ترکان را به زیر سؤال می‌برد و جالب این جاست که ایلک‌خان، سبکتکین را دعوت می‌کند تا با یکدیگر در راه اسلام غزا کنند و ملک نوح را از ماوراءالنهر اخراج

۱- فرای، همان کتاب، ص ۷۶.

2. (THE SAMANIDS), P.45.

۳- محیط طباطبایی، همان کتاب، ص ۴۶.

۴- نفیسی، همان کتاب، ص ۱۸۲. ابن رویاد در رؤیای اسماعیل تجلی می‌یابد و بنا بر عقیدهٔ اسماعیل احترام وی و بی‌حرمتی برادرش اسحاق نسبت به فقیه شافعی موجب می‌شود که حکومت از خاندان اسحاق خارج و در خاندان اسماعیل بر جای ماند.

۵- ولادیمیر میتورسکی، مخالفت و شهادت و شورش ایرانیان، وحدت و تنوع در تمدن اسلامی، ترجمهٔ عباس آریان‌پور، معرفت، تبریز، ۱۳۴۲، ص ۲۸۰.

نمایند.^۱

سامانیان در مقایسه با سلسله‌های بعدی نظیر غزنویان و سلجوقیان دارای تسامح مذهبی قابل توجهی بودند. آنان نسبت به پیروان ادیان و مذاهب مختلف بی‌آزارتر بودند. بسیار اتفاق می‌افتد که افرادی از مذاهب گوناگون مانند اهل سنت و شیعه و زردشتی و مسیحیت در دربار سامانی عقاید خود را ابراز می‌داشتند. آنان مصونیت زندگی و کار داشتند و کسی در اثر اظهار عقاید ملی و دینی خود دچار گرفتاریهایی که در دوره‌های غزنوی و سلجوقی معمول بود نمی‌گردید. همین امر موجب رونق ادب و علم در قلمرو سامانیان می‌شد.^۲ منابع از وجود پیروان ادیان غیر اسلامی و ادیان باستانی ایران نظیر زردشتیان و مانویان در قلمرو سامانیان خبر می‌دهند که با آسودگی به زندگی خود ادامه می‌دادند. به طور مثال حدودالعالم از وجود «گیرکان» در مناطقی همچون پرکردر از نواحی خراسان و رختجب از دهات و خان خبر می‌دهد. همچنین وی در توصیف شهر سمرقند اظهار می‌دارد که «اندروی خاستگاه مانویانست و ایشان را نفوشاک خوانند.»^۳ همچنین معابد متعددی وجود داشته که متعلق به پیروان ادیان بودایی و مسیحی بوده^۴ است. برخی از بزرگان دربار سامانی نیز متهم به داشتن تمایلات غیر اسلامی شده‌اند. از جمله جیهانی که متهم به داشتن تمایلات مانوی شده است.^۵ رودکی و دقیقی، شعرای معروف عصر سامانی نیز متهم به داشتن عقاید زردشتی هستند. البته^۶ ایشان به داشتن تمایلات شیعی اسماعیلی نیز متهم بودند و به احتمال زیاد این اتهامات مانوی و زردشتی به واسطه گرایشات شیعی آنان بوده است.

با وجود تسامح مذهبی در عهد سامانی، شواهدی نیز بیانگر سختگیری سامانیان نسبت به پیروان مذاهب دیگر هست که دلایل خاصی را پشت سر دارد. به طور مثال

۱- ابوالشرف ناصح جرفاذقانی، ترجمه تاریخ یمنی، به اهتمام جعفر شمار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۳۳.

۲- ذبیح‌الله صفاء، تاریخ ادبیات، ج ۱، صص ۲۴۴ و ۲۰۷.

۳- رک. حدودالعالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منزه چهار ستوده، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۰، صص ۱۰۷ و ۱۲۱ و ۹۴.

۴- رک. بلنیتسکی، همان کتاب، صص ۱۷۸-۱۷۶.

۵- فرای، همان کتاب، ص ۸۸. ابن ندیم نیز محمدبن احمد جیهانی را از جمله کسانی می‌داند که باطناً زندقی (مانوی) بود و تظاهر به اسلام می‌کرد، رک: الفهرست، ص ۶۰۱.

۶- ت. بارنولد، تاریخ الحضاره الاسلامیه، ترجمه حمزه طاهر، دارالمعارف مصر، مصر، الطبعه الرابعه، ص ۱۰۴.

ابن ندیم از قول بلخی، به وجود پیروان مسلمیه (خرم دینیه) در دهکده‌ای به نام حرماذ اشاره دارد که در زمان سامانیان در حال ترس و بیم زندگی می‌کرده‌اند.^۱ به نظر می‌رسد که این مورد به لحاظ ماهیت ضد اسلامی خرم دینیه و حساسیتی که دستگاه خلافت عباسی نسبت به این نوع عقاید داشت، بوده است. همچنین برخورد خشن سامانیان با قرامطه در عهد نوح بن نصر بیشتر یک مسأله سیاسی بود تا یک موضع‌گیری مذهبی. بنا به اهمیتی که مذهب قرامطه در برهه‌ای از تاریخ سامانیان دارا بود، خوب است که کمی به این موضوع پرداخته شود.

در زمان سامانیان مبلغان اسماعیلی در خراسان و ماوراءالنهر به موفقیت‌های چشمگیری نایل شدند. آنها در زمان نصر بن احمد توانستند برخی از درباریان را به کیش خود در آورند و به طوری که در منابع آمده است شخص نصر بن احمد نیز در سلک مذهب اسماعیلی در می‌آید. ظاهراً نخستین شخصی که اقدام به تبلیغات گسترده اسماعیلی در خراسان و ماوراءالنهر می‌کند، حسین بن علی مروودی شاگرد غیاث خلفی بوده است. وی به فرمان نصر بن احمد سامانی به زندان افتاد و در زندان وفات یافت. این نکته بیانگر آن است که نصر بن احمد در ابتدا با قرامطه از در مخالفت در آمد و بعدها به علت قدرت روزافزون آنان مجبور به تسلیم در برابر اراده ایشان می‌گردد. اگرچه بعید نیست که اسماعیلی شدن نصر سیاستی بوده است برای مبارزه با خودسریهای زمینداران قدرتمندی که از حکومت مرکزی حرف شنوی نداشتند.

محمد بن احمد نخستین شاگرد حسین بن علی مروودی، از فلاسفه و متکلمان بزرگ خراسان، نسبت به استاد خویش توفیق بیشتری به دست آورد. وی از جانب استاد خویش وصیت شده بود که نایبی در خراسان گذاشته و خود از جیحون بگذرد و به بخارا و سمرقند رفته و مردم آن جا را به مذهب خویش در آورد. در خراسان عده زیادی دعوت او را اجابت کردند و به طوری که خواجه نظام الملک می‌گوید او هر که را به راه راست بود از راه می‌برد و آن‌گاه به تدریج به مذهب شیعیان (اسماعیلی) می‌برد. او موفق شد بسیاری از رجال سامانی و حتی پادشاه سامانی را به کیش خود در آورد. وی ابتدا رئیس بخارا و صاحب خراج و دهقان و اهل بازار و سپس درباریانی همچون حسین ملک که از خواص پادشاه و والی ایلاق بود و علی زراد را به این مذهب در آورد. چون

پیروان او زیاد شدند، نصر بن احمد نیز به او گروید.^۱ گفته شده است که رودکی، شاعر دربار سامانی از جمله کسانی بوده که به مذهب اسماعیلی گرویده است. برخی معتقدند که وی برای مبارزه با حکام خودکامه و فئودالها، با شیعیان و قرامطیان همصدا شد و به عقاید قرامطیان گروید. این شعر وی را گواه بر اسماعیلی بودن وی می‌دانند:

کسی را که باشد به دل مهر حیدر شود سرخ‌رو در دو گیتی به‌آور
پس از پیروزی مخالفین قرامطه که شامل زمینداران بزرگ و امرای نظامی بودند و سرکوبی اسماعیلیان، نصر بن احمد سامانی و وزیرش بلعمی و رودکی به زندان می‌افتند گویا رودکی برای تبرئه خویش این بیت شعر را می‌سراید:

مرا ز منصب تحقیق انبیاست نصیب چه‌آب جویم از جوی خشک یونانی^۲
بی‌تردید این بیت شعر، اشاره به استفاده فلاسفه شیعی و اسماعیلی از مکاتب فلسفی یونانی و تحریم فلسفه یونانی از جانب علمای سنی دارد. سرانجام اقتدار قرامطه در دربار سامانیان، بی‌شبهت به جریان مزدکیان در عصر ساسانیان نبود. بنا بر عقیده یکی از محققان بالاخره سپهسالاران ترک و فئودالها اقطاع‌داران با محمد نخشبی مخالفت کرده و مجمع عمومی از اشراف و سپهسالاران اقطاع‌دار و فئودالها تشکیل داده و تصمیم به قتل شاه گرفتند. نصر بن احمد متوجه جریان شده و استعفا داد و پسرش نوح را به جای خود نشانند و توطئه را خنثی ساخت. البته این پسرش بود که پدر را وادار به کناره‌گیری از سلطنت نمود. نوح دست به کشتار و سرکوبی قرامطه در شهرها و روستاها زد؛ همچنان که انوشیروان پس از قباد دست به کشتار مزدکیان زد.^۳ سرکوبی قرامطه که

۱- غلامرضا انصاف‌پور، روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، دفتر انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۵۹، صص ۲۵۵ و ۲۷۷، جبهانی نیز به داشتن تمایلات شیعی متهم بوده است (رک. تاریخ بخارا، ص ۱۸۸) بنا به گفته باقوت، مصعبی وزیر دیگر نصر بن احمد نیز از پیروان فرقه اسماعیله بوده است، رک. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۷.

۲- انصاف‌پور، همان کتاب، ص ۴۷۸. دکتر ذبیح‌الله صفا درباره گرایش بزرگان دربار سامانی از جمله رودکی به قرامطه می‌گوید: نصر بن احمد خود در شمار طرفداران آنان (دعات اسماعیلی) در آمد و گروهی از درباریان او هم به فاطمیان متمایل شدند و گویا رودکی شاعر نیز یکی از آنان بود چنان که معروفی بلخی درباره او گفته است:

از رودکی شنیدم استاد شاعران کاندر جهان به کس مگرو جز به فاطمی
و مراد او از فاطمی، خلیفه قاهره است (رک. تاریخ ادبیات، ج ۱، ص ۲۴۴).

۳- انصاف‌پور، همان کتاب، ص ۴۷۷.

عقاید و افکار آنان مخالف منافع طبقه اشراف و زمیندار و غلامان و بزرگان ترک دربار سامانی بود، میانگر قدرت این طبقات در حکومت سامانیان است. آنچنان که آنها موفق به خلع نصرین احمد از سلطنت و زندانی کردن او و بزرگانی همچون بلعمی و رودکی گردیدند.^۱ ظاهراً آنچه را که نظام الملک از آن به عنوان توطئه باطنیان در ایجاد اتحاد با سیه جامگان فرغانه و خجند و کاشان برای سرنگونی سامانیان یاد می‌کند، ناشی از کشتارهای قرامطه به دست حکومت سامانی است.^۲

هرچند با توجه به شواهد و مدارک نقش طبقات زمیندار و اشراف و نظامیان ترک در سرکوبی قرامطه مسلم است، اما نباید مسأله رقابت و دشمنی خلافت عباسی با خلافت قاطمی را در این مسأله از نظر دور داشت، به ویژه آن که سامانیان همواره سعی در جلب رضایت خلیفه بغداد داشتند و بی‌شک فقهای سنی نیز در جریان سرکوبی قرامطه نقش داشتند. گرچه قیام قرامطه به ظاهر سرکوب گردید اما آثار نفوذ آنان همچنان باقی ماند تا آن‌جا که وزیری چون ابو منصور محمد بن عزیز را به اتهام تمایل به قرامطه، کشتند!

از بررسی^۳ مذهب قرامطه در عهد سامانی به نتایجی چند می‌توان دست یافت. نخست آن‌که رشد این مذهب و نفوذ آن در بین طبقات محروم جامعه به حدی می‌رسد که برخی از بزرگان حکومت سامانی برای به زانو درآوردن مخالفان خود، به سلک قرامطیان در می‌آیند. دوم آن‌که قدرت امرای نظامی و طبقات زمین‌دار به حدی است که به محض احساس به خطر افتادن منافعشان، بالاترین قدرت حاکم را به زیر می‌کشند و اینها همه از وجود دو دستگی در حکومت سامانی و اختلاف و رویارویی آنان با یکدیگر حکایت می‌کند.

۱- رک. مریم میراحمدی، نظام حکومت ایران در دوران اسلامی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۳۹؛ انصاف‌پور، همان کتاب، ص ۲۷۶.

۲- نظام الملک چنین می‌گوید: باطنیان حضرت (پایتخت) به سیه جامگان فرغانه و خجند و کاشان نامه نوشتند که شما خروج کنید و ما نیز خروج خواهیم کرد، به آن تدبیرم که اول پادشاه را برگزیم و به یکدیگر ببیوندم و هر ولایت که از جیحون از این سوست، خویشتر را صافی کنیم آن‌گاه قصد خراسان کنیم. (رک. ابوعلی نظام الملک طوسی، گزیده سیاست‌نامه، انتخاب و توضیح جعفر شعار، ویرایش ۲، چاپ و نشر بنیاد، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۴۴).

۳- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۰۶.